

بررسی تأثیر محیط بر رفتار فردی و اجتماعی از دیدگاه ابن خلدون

رسول ربانی*، محمد رضانی**

* دانشیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه اصفهان
** کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه اصفهان

چکیده

ابن خلدون از دانشمندان مسلمان قرن هشتم هجری قمری (۸۰۸-۷۳۲ ه. ق) است که در این نوشتار با تأکید بر اثر ارزشمند «مقدمه» به بررسی تأثیر محیط بر رفتار و حالت‌های روانی انسان در دو جامعه بداهه (چادرنشینی، روستانشینی) و حضاره (شهرنشینی) پرداخته می‌شود. از منظر ابن خلدون بداهه به زندگی مردمانی اطلاق می‌شود که در محیطی غیر از شهر زندگی می‌کنند. این محیط می‌تواند اعم از روستانشینی، چادر نشینی و صحرائنشینی و محلهایی از این قبیل باشد در حالیکه حضاره مختص مردم شهرنشین است و بیشترشان دارای زندگی متمدنی می‌باشند. ابن خلدون معتقد است کار اصلی مردم در بداهه کشاورزی و دامپروری است و معاش اصلی خود را هم از این طریق تهیه می‌نمایند و زندگی در بداهه به دلیل شرایط سخت محیطی موجب تقویت ویژگی‌هایی همچون عصبیت، دلیری، سلامت جسمی و روحی، تندخویی، دین‌داری و... می‌شود در حالیکه حضاره نشینان به دلیل برخورداری از رفاه و آسایش و تجمل پرستی نه تنها از ویژگی‌های بداهه نشینان برخوردار نیستند بلکه از خصایص انسانی هم بدور هستند.

ماحصل این کندوکاو دسترسی به رهیافتی است که بر اساس آن ابن خلدون با وجود اهمیت دادن به جامعه شهری، حسرت خود را از جامعه روستایی پنهان نمی‌کند. علاوه بر آن تأثیر محیط روستایی و محیط شهری (به تفکیک) بر رفتار به وضوح عنوان می‌نماید. در واقع توجه و تأکید ابن خلدون بر تأثیر محیط بر رفتار و نقش آن در شکل‌گیری بداهه و حضاره نشان از ابعاد مختلف نظریه پردازی وی دارد و به عنوان اصلی‌ترین مسایل در روان‌انسان و ارتباط آن با محیط جغرافیایی و محیط اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: بداهه، حضاره، محیط، رفتار، محیط جغرافیایی، محیط اجتماعی، عصیت، رفاه، تجمل‌پرستی.

روش تحقیق

این تحقیق از سویی مبتنی بر روش اسنادی^۱ است و از سوی دیگر به تحلیل محتوا^۲، تحلیل علی و مقایسه و تطبیق مطالب بانگرش سیستمی پرداخته می‌شود.

مقدمه

شناخت و بررسی آرای ابن خلدون متفکر مسلمان در قرن هشتم که با پشتوانه اندیشه دینی آن را به رشته تحریر درآورده است از ضروریات جامعه‌دانشگاهی می‌باشد. کندکاو در نظرات اجتماعی ابن خلدون که موجب سرافرازی مسلمانان و شناساندن نظرات علمی آن دوره به دیگر جوامع نشان از برخوردارگی جامعه اسلامی در نظریه پردازی و روشهای تجربی دارد.

شیوه ابن خلدون در بیان نظرات خود و نوع شناسی اجتماعی تقریباً شبیه به کار اکثر دانشمندان کلاسیک است و به صورت مقایسه‌ای و تطبیقی می‌باشد. وی برای ارایه نظرات خود با مقایسه جوامع بدوی و حضری (روستایی و شهری) به بررسی دقیق و گسترده‌ای می‌پردازد و برای هر یک از این جوامع ویژگی‌هایی را برمی‌شمارد که تا آن زمان هیچ اندیشمندی به این گستردگی به این موضوع نپرداخته است. یعنی سیر تغییر اجتماع ساده و عمیق بادیه نشینی به زندگی پیچیده و متنوع

1-Documentary method

2 - Content analysis

وسطحی شهرنشینی که بیشتر تمایلات انسان را برآورده می سازد را بطور دقیق ترسیم می کند و در این ترسیم تأثیرپذیری محیط اجتماعی از محیط طبیعی و اقلیمی به وضوح نمایان است به نحوی که در سه باب از شش باب مقدمه به طور مستقیم یا غیر مستقیم به این موضوع اشاره شده است: در باب اول که به بررسی اجتماعی انسانی بطور کلی اختصاص یافته و به تحلیل روابط محیط و تأثیر آب و هوایی می پردازد. باب دوم که به بررسی اجتماع بادیه نشینی و نحوه تحول آن اختصاصی دارد و نیز باب چهارم که به بررسی عمران شهری و عوامل مؤثر در ایجاد، توسعه و انحطاط آن می پردازد. بنابراین به نظر ابن خلدون انسان تحت تأثیر محیط طبیعی و اجتماعی است. تأثیرات محیط اجتماعی و طبیعی در خصوصیات و ویژگیهای ظاهری و باطنی انسان و همچنین محدودیت هایی که محیط برای انسان از لحاظ امکانات خارجی فراهم می آورد غیر قابل انکار است و زندگی تحت تأثیر هر یک از این محیط ها متفاوت می باشد. زندگی در محیط طبیعی بسیار ساده و جهت رفع نیازهای ضروری است که همین امر باعث می شود که افرادی که در محیط طبیعی زندگی می کنند از سرشتی پاک برخوردار باشند و به تبع آن از خصوصیات رفتاری متمایز از افرادی که در محیط اجتماعی (شهری) از خود بروز نمایند.

زمینه های نظری و تجربی عامل محیطی

عامل محیط در مفهوم گسترده در برگیرنده تمامی شرایط طبیعی و اجتماعی و فرهنگی است که بر رفتار انسان تأثیر گذار است. «توجه به تأثیر عوامل محیطی در جامعه انسانی ریشه ای کهن دارد. «ارسطو» شاید اولین کسی باشد که توجه جامع و روشنی به اثر عوامل جغرافیایی در زندگی اجتماعی انسان داشته است» (محسنی، ۱۳۶۷: ۶۹). همچنین «ارسطو دقیقاً به موضوع مهاجرت پرداخت و دریافت که آمدن بیگانگان به یک شهر و همچنین افزایش جمعیت نظم شهر را بهم می زند. شاید نخستین کسی که محیط شهری را برای اجتماعی شدن فرد و نیز استفاده اندیشه مؤثرتر از محیط روستایی یافت ارسطو باشد» (شیخ، ۱۳۷۱: ۸۱). «کسی که در دوران جدید قبل از همه به تفصیل در این باره نسخه گفت «منتسکیو» فیلسوف فرانسوی بود. وی می گفت که شرایط طبیعی در خصوصیات روانی، جسمی و اجتماعی انسان مؤثر است. به اعتقاد منتسکیو ساکنان نواحی سرد، بلغمی مزاج، کم عاطفه و احساس و کم شهوت و بی باک هستند و از نظر جسمی فویتر

ودلیترتند، در صورتی که مردم نواحی گرمسیر شهوتران، حساس، جاه طلب، و حریص بوده و از نظر جسمانی لاغرتر هستند» (محسنی، ۱۳۷۱: ۱۶۵).

جامعه شناسان از کنت تا زمان حاضر براهمیت محیط اجتماعی تأکید داشته اند. «کنت اظهار داشته که انسانها نمی توانند خودشان را از تأثیر محیط اجتماعی رها سازند، دورکیم بر این نکته تأکید داشت که فرد بدون کسب عادات فرهنگی یا نمادها از دیگران نمی تواند موجودی اجتماعی باشد. زیمبل با تعریف جامعه شناسی به عنوان مطالعه اشکال جامعه پذیری از این فراتر رفت» (بعلی، ۱۳۸۲: ۵۳).

مفهوم خودآینه ای کولی و دیگران تعمیم یافته شاید مفاهیم نظری در آثار روانشناسی اجتماعی هستند که به طور گسترده ای به آنها اشاره شده است «کولی چنین استدلال می کرد که خود یک شخص از رهگذر نشست و برخاست او با اشخاص دیگر پدید می آید. به نظر کولی خود نخست فردی و سپس اجتماعی نمی شود، بلکه از رهگذر یک نوع ارتباط دیالکتیکی شکل می گیرد. آگاهی یک شخص از خودش، بازتاب افکار دیگران درباره خودش است. پس به هیچ روی نمی توان از خودهای جداگانه سخن به میان آورد. بدون ادراک همیشه شما، او و آنها، هیچ ادراکی از من نمی تواند در ذهن صورت بندد. مفهوم خودآینه سان از سه عنصر اصلی ساخته می شود، نخست ظاهر ما به چشم دیگری چگونه می نماید، دوم داوری او درباره ظاهر ما چیست و سرانجام، چه احساسی از خود برای ما پدید می آید، غرور یا سرشکستگی. خود در یک فراگرد اجتماعی مبتنی بر مبادله ارتباطی پدید می آید و در آگاهی شخص منعکس می شود» (کوزر، ۱۳۷۰: ۴۱۰). «بطور خیلی خلاصه بگوییم که بنظر کولی خود معمولاً محصول محیط اجتماعی است» (بعلی، ۱۳۸۲: ۵۳).

«دیگری تعمیم یافته درونی ساختن موقعیت اجتماعی در مجموع یا خودی ساختن وضعیتهای اجتماعی خارج از وجدان فرد است که عامل اصلی تشکیل دهنده شخصیت خود آگاه فرد می باشد. بنابراین می توان نتیجه گرفت که منشاء خود آگاه فرد، روابط اجتماعی است که در تبادل نقش ها نهفته است و در طی یک بازی اجتماعی از حالت مجموعه حرکات خارجی

معنادار به صورت درونی درآمده است و بدین ترتیب است که در طی بازیهای اجتماعی، شخصیت رشد می کند (توسلی، ۱۳۶۹: ۳۱۲).

مفهوم ساخت هم از مفاهیم نظری در جامعه شناسی است که در آثار جامعه شناسان و انسان شناسان بنام بالاخص راد کلیف براوان بطور گسترده به آن اشاره شده است « مفهوم ساخت مبتنی بر روشی است که جهت تحلیل روابط اجتماعی و مقایسه جوامع به کار گرفته می شود. هدف را د کلیف براوان این است که بر مبنای مدل علوم طبیعی، روش استقرایی بنا کند که خود آن را « علم طبیعی جامعه» می نامد. این علم قوانین را کشف می کند که قابل انطباق به تمامی جوامع در تمامی زمانهاست، زیرا مبین جایگاه آدمی در طبیعت است. در تعریف راد کلیف براوان، افراد هستند که واحد اساسی تحلیلند و اعمال و عقاید آنها مبنایی است که ساخت اجتماعی باید بر روی آن بنا شود (توسلی، ۱۳۶۹: ۱۲۸).

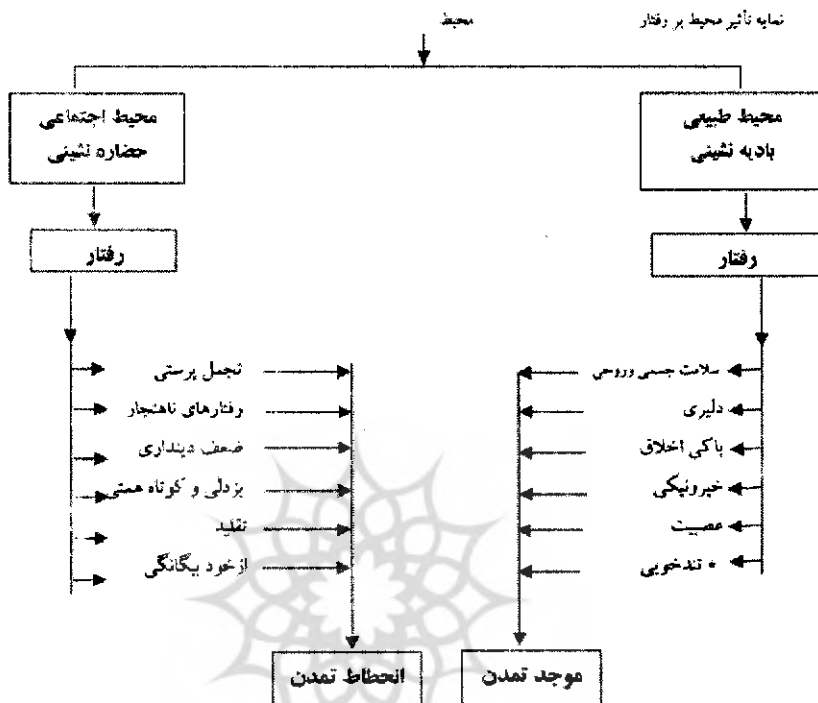
تأثیر محیط طبیعی و اجتماعی

انسان از زمانی که چشم به دنیا می گشاید به اجبار با محیط اطراف خود سروکار پیدامی کند و تمام ویژگیهایی که در خود دارد (توارث) در محیط قابل به فعل رسیدن است. یعنی افراد انسانی هر چند تواناییها و استعدادهای فراوانی داشته باشند لیکن محیط مناسبی برای شکوفاشدن آن وجود نداشته باشد آن تواناییها و استعدادها هیچ نقشی را در رفتار و شخصیت انسانی نخواهند داشت «نکته قابل توجه در مورد تأثر وراثت و محیط این است که کدام یک از دو عامل در شکل دهی شخصیت نقش مهمتری دارند و میزان تأثیر هر یک چقدر است؟ پاسخ به این سؤال بسیار دشوار است و عمدتاً غیر ممکن است، زیرا دو عامل وراثت و محیط غالباً با یکدیگر در تعامل بوده مرز مشخصی بین آنها نمی توان تعیین کرد. نتیجه گیری ممکن در این مورد این است که بگوییم: هم محیط و هم وراثت در تعیین شخصیت افراد نقش دارند، هر فرد با مجموعه ای از قابلیتها و ظرفیتهای برای پیدا کردن شخصیت خاص به دنیا می آید. اما این محیط اوست که تعیین می کند این قابلیتها و ظرفیتهای به چه میزان شکوفا شده و به ظهور برسند و بالاخره تعامل این دو عامل شخصیت خاصی را در فرد پایه ریزی می کند» (کریمی، ۱۳۷۴: ۲۱).

ارتباط تنگاتنگ انسان با محیط موجب شده است که محیط به عنوان یک محور اساسی در شکل گیری رفتار و شخصیت انسان نقش تعیین کننده داشته باشد به نحوی که محیط عامل زیربنایی در تکوین و تکامل طبیعت و اخلاق انسان و تأثیر بر رفتار می تواند باشد و این امروزه توجه ویژه دانشمندان را به خود معطوف نموده است. «در حوزه جامعه شناسی این دیدگاه مدعی است که فرآیند تاریخی و اجتماعی عکس العملی است در برابر پدیده های خارجی و تأثیر آن بر عقل. این دیدگاه پدیده های اجتماعی را با رجوع به عوامل طبیعی تفسیر می کند و زندگی اجتماعی را بر طبق مناطق محیطی تقسیم می کند. در حوزه روان شناسی، روان شناسان غرب بر عامل محیط به عنوان محوری اساسی که فرد با آن رابطه مبادله ای دارد، تأکید دارند، محوری که فرد از آن تأثیر پذیرفته و در آن تأثیر می گذارد، و این تأثیر گذاریها و تأثیر پذیریهها رفتار و برخورد و اخلاق وی را شکل می دهند. محیط در این دیدگاه نقش اساسی در تکوین و پایه ریزی شخصیت فرد دارد.

در حدیثی از پیامبر (ص) آمده است که «هر کس ساکن بادیه شد سخت خو خواهد بود» و در روایتی دیگر «هر که بادیه نشین بود سخت خو شود» و این دلیلی است بر آنکه بادیه نشینی و کناره گیری از مشارکت در زندگی اجتماعی، عاداتها و روحیاتی خاص به ارث می نهد که به سخت خویی و خشونت متمایز می شود.» (محمد امیزیان، ۱۳۸۰: ۳۶۵).

ابن خلدون در چند باب از مقدمه درباره تأثیر محیط بر رفتار و نیز تأثیر محیط در شکل گیری یا عدم شکل گیری تمدن ها دارد. از نظر وی بادیه نشینی گهواره تمدن و مقدم بر شهر نشینی است. مناطق شهری به خاطر جریان مداوم جمعیت روستایی و چادر نشین به طرف شهر مدیون بادیه نشینان هستند، بیشتر ساکنان هر شهر در آغاز در روستاها و دهکده های حول و حوش شهر زندگی می کرده اند پس از بهره مند شدن از وسایل رفاهی شهر، شهر نشینان دیگر تمایلی به محیط روستایی و بیابان ندارند مگر اینکه ضرورت موجب آن شود یا اینکه آنها نتوانند در استفاده از امکانات شهر با دیگر ساکنین شهر خود را هم نوا کنند (بعلی، ۱۳۸۲، ۱۱۴).



* روش زندگی باده نشینان به عنوان نتیجه زندگی خاص آنها در بیابان نمی تواند غیر از آنچه که هست باشد. قبیله ای که تحت هیچ نوعی قانونی جز قانون شمشیر در بیابان به سر نمی برد، باید خشن باشد و گرنه دیر یا زود از بین خواهد رفت. به علاوه این جریان جامعه پذیر است که انسان باده نشینی را به جای گرایش به علم، بیشتر به طرف شعر و شاعری متمایل کرده و می کند. رشته علمی کم و بیش به طبع آرامی نیاز دارد که انسان بدوی معمولاً به آن عادت نکرده است. جنگ مداوم در زندگی باده نشینی او را به انسانی احساسی و تندخو تبدیل کرده است (بعلی، ۱۳۸۲: ۵۲).

محیط های تعیین کننده رفتار: شهر و روستا

«این خلدون اجتماع را به دو دسته طبقه بندی می کند: بداهه (زندگی بدوی یا بادیه نشینی) و حضاره (زندگی متمدن یا شهرنشینی). هرچند که بداهه اصطلاحی دقیق نیست و حتی ممکن است نارساهم بشود. این کلمه از لحاظ ادبی به معنی زندگی بیابانی و فرهنگ چادرنشینی است، اما اصطلاح مورد نظر این خلدون هم مردم صحرائشین وهم ساکنان دهکده های جنگلی دور از شهرو هم دیگر اجتماعات روستایی کوچک را در بر می گیرد» (بعلی، ۱۳۸۲: ۱۱۳).

بداهه (چادر نشینی - روستانشینی): مصادیق رفتاری در زندگی بداهه (چادرنشینی - روستانشینی) نشان از این است که محیط جغرافیایی نقش بسیار تعیین کننده ای در رفتار انسان دارد چرا که در محیط بداهه با توجه به معیشت تقسیم کار و تخصص بسیار ساده است و بیشتر مشاغل در کشاورزی و دامپروری خلاصه می شود و از طریق این مشاغل نیازهای اولیه و ضروری زندگی را بر آورده می سازد و توجه کمتری به رفاه و تجملات دارند، همین عدم وابستگی به رفاه و تجملات، افراد را شجاع و بی پروا می کند و موجب می شود که احساس قوی همبستگی داشته باشند. این خلدون در این مورد می گوید: «بادیه نشینان گروهی از بشراند که برای بدست آوردن معاش طبیعی به کشاورزی و پرورش چارپایان می پردازند و آنها دروسایل زندگی از خوراکی گرفته تا پوشیدنی و مسکن و دیگر احوال و عادات بهمان مقدار ضروری و لازم اکتفا می کنند» (مقدمه، ۲۲۷).

«محیط زندگی به گونه ای است که امکان تهیه و ساختن حصار دور محل سکونت وجود ندارد. از این رو به لحاظ نداشتن باره و دروازه ها به خودی خود، بادیه نشینان عهده دار دفاع از جان و مال خویش اند و پیوسته مسلح اند. چنانچه گویی سرسختی و دلآوری سرشت آنان شده است و هیچگاه هراس به خود راه نمی دهند.» (آزاد ارمکی، ۱۳۷۴: ۲۹۱).

حضاره (شهرنشینی): برخلاف زندگی در بادیه، عامل تعیین کننده رفتار در زندگی شهرنشینان نه عامل محیط جغرافیایی بلکه عامل محیط اجتماعی است. در شهر عوامل محدود کننده محیط طبیعی در زندگی به ندرت دیده می شود بلکه محدودیتهای موجود ناشی از مسایل و مشکلات زندگی در شهر که توسط خود انسانها ایجاد شده است وجود دارد. نحوه معیشت در شهر متفاوت از روستا است. در شهر طبیعت به تسخیر انسان درآمده است به همین دلیل به کسب اکثر فنون همت

گمارده و ذهن خود را به تکاپو انداخته اند. به عبارت دیگر در روستا آنچه طبیعت به انسان می‌دهد قانع و بیشتر پیرامون آن عمل می‌کند و نیازی به اندیشه و بالابردن سطح فنون ندارد مگر برای ضروریات زندگی. ولی در شهر طبیعت چیزی را بطور مستقیم در اختیار انسان قرار نمی‌دهد بلکه انسان با بکارگیری فکر و اندیشه طبیعت را به تسخیر درآورده و نیازهای غیر ضروری و تجملاتی خود را از آن طریق برآورده می‌کند و این موجب شده است که شهرنشینان به خیر و نیکی دورتر شود و برخی از امورات خود را به دیگران بسپارند و نحوه رفتارشان با روستائیان متفاوت گردد. ابن خلدون در این مورد می‌گوید: «شهرنشینان از اینرو که پیوسته در انواع لذتها و عادات تجمل پرستی و ناز و نعمت غوطه ورنند و به دنیا روی می‌آورند و شهوات دنیوی را پیشه می‌گیرند نهاد آنان به بسیاری از خوبیهای نکوهیده و بدیها آلوده شده است و به همان اندازه که خوبیهای ناپسند و عادات زشت در نهاد آنان رسوخ یافته است از شیوه‌ها و رفتارهای نیک و نیکویی دور شده اند، بحدی که از میان آنان شیوه شرمندگی و سنگینی هم رخت برسته است، و می‌بینیم که بسیاری از ایشان در مجالس و محافل و در میان بزرگتران و محارم خود سخنان زشت و دشنام‌های و کلمات رکیک بر زبان می‌آورند و به هیچ رو شرم و وجدان و حیا مانع آنان نمی‌شود و ایشان را از این روش ناپسند باز نمی‌دارد، زیرا عادات بد چنان ایشان را فرا گرفته است که در کردار و گفتار از تظاهر به اعمال زشت و ناستوده امتناع نمی‌ورزند» (مقدمه، ۲۳۱).

ابن خلدون در مورد اینکه خوی زنان و کودکان (عدم دلیری) در شهرنشینان غالب است می‌گوید: «شهرنشینان بر بستر آسایش و آرامش آرمیده و غرق ناز و نعمت و تجمل پرستی شده و امر دفاع از جان و مال خویش را به فرمانروا و حاکمی واگذار کرده اند که تدبیر و سیاست ایشان را برعهده گرفته است و به نگهبانان و لشکریان اتکاء کرده اند که ایشان را از هرگونه دستبردی حمایت می‌کنند و در باره‌هایی که گرداگرد شهر آنان را احاطه کرده و دژهای تسخیرناپذیری که حایل و مانعی در برابر هجوم دیگران است غنوده اند و از اینرو هیچگونه بانگ و خروش سهمناکی آنان را بر نمی‌انگیزاند و هیچکس شکار ایشان را هم نمی‌رماند به همین سبب در نهایت غرور و آسودگی سلاح رابه دور افکنده اند و نسلهای ایشان بر این وضع تربیت شده اند و در نتیجه خوی زنان و کودکان در آنان رسوخ یافته که باید خداوند خانه متکفل امور آنان باشد و به خود

هیچگونه اعتمادی ندارند و این خوی رفته رفته چنان در آنان جایگیر گردیده که به مثابه سرشت و طبیعت ایشان شده است.

رفتار در بد او (بادیه نشینی یا روستائینی)

ابن خلدون رفتارها و حالت های روانی بادیه نشینان را می ستاید و بادیه نشینی را مجموعه ای از خصوصیات اخلاقی و روانی می داند که در ایجاد تمدن و شهرنشینی سهم بسزایی را ایفا می نمایند که برخی از این خصوصیات به شرح زیر می باشند:

■ الف) سلامت جسمی و روانی: ابن خلدون معتقد است، افرادی که بادیه نشین هستند به دلیل سختی در تهیه معاش و کمبود آن و عادات بدن به کم غذایی از سلامت جسمی و روانی برخوردارند و زیاده روی در مصرف غذاهای متنوع هم ناهنجاری اندام و هم کند ذهنی را موجب می شود. «اعرابی که در دشتها بوضع چادرنشینی درحرکتند. اینان هرچندحبوب و خورش خود را از تلول (جلگه های مرتفع مغرب) فراهم می سازند ولی این امرگاه بگاہ در شرایط دشواری برای آنان روی می دهد زیرا از یک سو باید لوازم خود را تحت مراقبت نگهبانان مرزی بخزند و از سوی دیگر فقر و ناداری به آنان امکان نمی دهد که مقادیر بسیاری خریداری کنند و بنابراین مواد غذایی و حبوبی که از این راه بدست می آورند حوایج ضروری آنها را هم برطرف نمی کند تاچه رسد به اینکه بوسیله آنها دررفاه و آسایش بسر برند. از اینرومی بینیم که بیشتر اوقات به همان لبنیات اکتفا می کنند و به بهترین وجهی آنها را بجای گندم بکار می برند و با این وجود می بینیم این گروه که در دشت ها به وضع چادرنشینی بسر می برند و فاقد حبوب و خورش می باشند از لحاظ جسمی و اخلاقی برجلگه نشینانی که در نهایت آسایش زندگی می کنند برتری دارند و از آنان نیکو حال ترند و نسبت به شهرنشینان رنگ و روی شاداب تری دارند و از لحاظ جسمی نیز سالم ترند و اندام و قیافه های آنها کاملتر و زیباتر و اخلاقتشان دورتر از انحراف است. گذشته از این ذهنشان برای فراگرفتن دانشها و دریافت معارف آماده و روشن تر است» (مقدمه، ۱۶۱-۱۶۰).

■ ب) دلیری: ابن خلدون دلیل دلیری بادیه نشینان را ناشی فاصله بادیه نشینان از اجتماعات بزرگ، نداشتن محافظ و نگهبان، مراقبت همه جانبه و اعتماد بنفس می داند و چنین می گوید: بادیه نشینان به سبب جدایی از اجتماعات بزرگ و تنها بسربردن در نواحی دور افتاده و دور بودن از

نیروی محافظ و نگهبان نداشتن باره‌ها و دروازه‌ها بخودی خود عهده‌دار دفاع از جان و مال خویش اند و آن را به دیگری واگذار نمی‌کنند و به هیچکس در این باره اعتماد ندارند، از اینرو پیوسته مسلح و مجهز می‌باشند و در راهها با توجه کامل به همه جوانب می‌نگرند و مواظب خود از هر خطری می‌باشند. آنها از خوابیدن و استراحت کردن پرهیز می‌کنند مگر خواب اندکی در همان جایگاهی که نشسته‌اند و بر بالای جهاز شتران هنگام مسافرت همواره با کنجکاوای دقیق به‌ربانگ آهسته یا غرش سهمناکی که از دور می‌شنوند گوش فرا می‌دهند و در دشتهای خشک و صحراهای وحشتناک با اتکا به دلاوری و سرسختی و اعتماد بنفس خویش تنها سفر می‌کنند چنانچه گویی درسختی ایشان و دلاوری سجیت و سرشت آنان شده است، و همینکه موجبی پدید آید یا بانکی برخیزد و آنان را بیاری طلبد بیدرنگ بسوی آن می‌شتابند و هیچگونه هراسی خود راه نمی‌دهند (مقدمه، ۲۳۵).

■ ج) پاکی اخلاق: «ابن خلدون با اشاره به دو عامل فطری و اجتماعی به تبیین سلامت نفس و پاکی اخلاق بادیه‌نشینی می‌پردازد. وی در تشریح عامل فطری چنین استدلال می‌کند که چون بادیه‌نشینان در زندگی ساده و بی‌تجمل خود مجبور به تلاش طاقت فرسا در کسب معاش هستند، لذا زمینه بروز و محیط مساعد رشد خلقیات ناپسند و تمایلات ناروا و خواهش‌های نفسانی در ایشان فراهم نیست و با توجه به اینکه انسان بر حسب فطرت نخستین خود که اگر به بدی رویکرد عادات ناپسند در وی رسوخ یافته و ریشه می‌گیرد و اگر به نیکی اقبال نمود خلقیات پسندیده در وی به صورت ملکه در می‌آید، بنابراین بادیه‌نشینان که از ابتدا به عادات حمیده خو می‌کنند، به نیکی نزدیکتر و به خیر و صلاح را غبترند» (خوشرو، ۱۳۷۲: ۱۱۲). «بادیه‌نشینان به فطرت نخستین نزدیکترند و از ملکات بدی که در نتیجه فزونی عادات ناپسند و زشت در نفوس نقش می‌بندد دورتر می‌باشند» (مقدمه، ۲۳۲).

■ د) به خیر و نیکی نزدیکترند: به نظر ابن خلدون چون بادیه‌نشینان از تجمل پرستی به دورند و داد و ستد و در میان آنها محدود است و رفتارهای بد و خوبیهای ناپسند در میان آنها کمتر است و از طرفی بادیه‌نشینان به فطرت خود نزدیکترند و به تبع آن از ملکات به دورترند. بنابراین به خیر و نیکی نزدیکترند و فساد در میان بادیه‌نشینان کمتر از شهرنشینان است.

■ هـ) عصیبت: منشاء عصیبت را براساس آرای ابن خلدون می توان در عوامل مختلف جستجو نمود که ما در اینجا تنها به آنها اشاره می کنیم. این عوامل عبارتند از:

۱- فطرت

۲- نسب و حسب

منظور از نسب، داشتن جد واحد و منتهی شدن اجدا یک خانواده یا گروه یا قوم به شخص واحد است بدون اینکه خونشان با خونهای دیگر مخلوط شده باشد. اما حسب را می توان عبارت از غرور خانگی، قومی، ملی و یا میراث های مادی و معنوی دانست که به همه افراد یک قوم شخصیت و حیثیت می بخشد.

۳- دین

۴- محیط جغرافیایی و نوع معیشت (وشوقی - نیک خلق، ۱۳۷۱: ۷۷).

عصیبت صفت خاص مردم بادیه نشین است. عصیبت جزدر بادیه به وجود نمی آید و جزدر بادیه نمی تواند زنده بماند. عصیبت چیزی جزو دلاوری، شجاعت، دینداری، اخلاق، پیوندها و پیوستگی های خونی، روح آزادی و آزادگی، فطرت پاک و سالم و محور فلسفه تاریخ و تحولات اجتماعی است (آزاد ارمکی، ۱۳۷۴: ۳۰۷).

■ (وتندخویی: «تندخویی و خشونت بادیه نشینی بیش از نرم خوئی شهرنشینی بوده است» (مقدمه، ۲۳۰).

از نظر ابن خلدون گرفتاری بادیه نشینان در چنبر ضروریات، سختی و مرارت زندگی در بیابان ها و دشت های ضرورت دفاع و عدم انقیاد از سلطه حکام سبب ایجاد روحیه خشن و تند اخلاق و رفتار ایشان می گردد. (خوشرو، ۱۳۷۲: ۱۱۱).

رفتار در حصاره (شهرنشینی)

ابن خلدون رفتارها و حالت های روانی سوء که ناشی از زندگی شهری است را به دقت تبیین می کند و مجموعه ای از خصوصیات اخلاقی و روانی رفتار اجتماعی را که عارض شهرنشینان شده است بیان می کند که مجموعه این خصوصیات را می توان به شرح زیر مورد بررسی قرار داد:

■ الف) شهوات و لذات ناشی از تجمل پرستی: «ابن خلدون تجمل پرستی و تفنن گرایی را از خصوصیات انفکاک ناپذیری عمران شهری دانسته و آن را به مثابه عامل تبیین کننده بسیاری از تمایلات جمعی و رفتار اجتماعی قلمداد می کند. به اعتقاد وی زیادت طلبی و حرص از مختصات مشترک روانی جامعه شهری است و از آنجا که شعله های سرکش هر لحظه فزونی می گیرد بنابراین امکان پاسخگویی به آن از طریق مشروع ممکن نیست در این حالت شهرنشینان با استفاده از شیوه های ضد اخلاقی فاسد در صد تأمین نیازهای تجملی و غیر ضروری بر می آیند و به اعمال و رفتار ناشایستی به شرح زیر تمسک می جویند: رباخواری، قماربازی، دزدی، غل و غش، تقلب در معامله، حيله و رزی، فریب کاری، سوگند شکنی و...» (خوشرو، ۱۳۷۲: ۱۳۰).

ابن خلدون در این مورد می گوید:

«اما فسادى که در نهاد یکایک از اهالی شهر بخصوص راه می یابد عبارت است از رنج بردن و تحمل سختیها برای نیازمندیهای ناشی از عادات و به اقسام بدیها گراییدن برای بدست آوردن آنها و زیان هایی که پس از تحصیل آنها به روان آدمی می رسد و خوی انسان را به رنگهای گوناگون بدی در می آورد. و به همین سبب فسق و شرارت و پستی و حيله و رزی در راه بدست آوردن معاش خواه از راه صحیح و خواه از بیراهه فزونی می یابد و نفس انسان به اندیشیدن در این امور فرو می رود و در اینگونه کارها غوطه ور می شوند و انواع حيله ها در آن بکار می برد چنانچه می بینیم اینگونه کسان بر دروغگویی و قماربازی و غل و غش کاری و فریبندگی و دزدی و سوگند شکنی و رباخواری در معاملات گستاخ می شوند پس می بینیم (بعلت بسیاری شهوات و لذتهای ناشی از تجمل پرستی) به راهی ها و شیوه های فسق و بدکاری و تجاهر بدانها بینا تر و آگاه ترند و در راه فرورفتن در این گونه لذات حشمت و وقار را حتی در میان نزدیکان و خویشاوندان و محارم خویش از دست می دهند» (مقدمه، ۷۳۷).

■ ب) رفتارهای ناهنجار و خوی های فاسد: بنظر ابن خلدون شهرنشینان به دلیل اینکه در ناز و نعمت و تجمل پرستی و تفنن گرفتار آمده اند و داریم در تزیینات نیازهای غیر ضرور هستند آنها را از اصل انسانیت به دور می سازد، چرا که فطرت نخستین انسانها بر پذیرش رفتارهای نیک و پسندیده است

و این خصال پسندیده با افزون طلبی در تعارض است. زمانی که درسرت آدام عادات و خوبیهای زشت جایگیرد به خوبیها رو بر می گرداند و اخلاقش فساد پیدا می کند. ابن خلدون در این مورد چنین می گوید:

«شهرنشینان از این رو که پیوسته در انواع لذتها و عادات تجمل پرستی و ناز و نعمت غوطه ورنند و بدینیا روی می آورند و شهوات دنیوی را پیشه می گیرند نهاد آنان به بسیاری از خوبیهای نکوهیده و بدیهای آلوده شده است و بهمان اندازه که خوبیهای ناپسند و عادات زشت در نهاد آنان رسوخ یافته است از شیوه های و رفتارهای نیک و نیکویی دور شده اند و می بینیم که بسیاری از ایشان در مجالس و محافل و در میان بزرگتران و محارم خود سخنان زشت و دشنامهای و کلمات رکیک بر زبان می آورند و به هیچ رو شرم و وجدان و حیا مانع آن نمی شود و ایشان را از این روش ناپسند باز نمی دارد، زیرا عادات بد چنان ایشان را فرا گرفته است که در کردار و گفتار از تظاهر به اعمال زشت و ناستوده امتناع نمی ورزد» (مقدمه، ۲۳۱).

■ ج) ضعف دین داری: شهرنشینان به سبب غرق شدن در انواع نعمات و تجملات و خوردنیهای بسیار و متنوع و زیاده از حد، دین آنها سستی و ضعف پیدا می کند و نقش دین در شیوه زندگی کردن برکنار می ماند و این موجب می شود آنان بطرف رفتارها و اخلاق ناپاک سوق پیدا کنند. «باید دانست که تأثیر فراوانی نعمت و آسایش زندگی در وضع بدن و حتی در کیفیت دین و عبادت هم نمودار می شود چنانچه می بینیم بادیه نشینان و هم شهرنشینانی که در مضیقه و خشونت می زیند و به گرسنگی عادت می کنند و از شهوات و خوشگذرانیها دوری می جویند نسبت به آنانی غرق ناز و نعمت اند دین دارترند و عبادت بیشتر روی می آورند، بلکه مشاهده می کنیم که اهل دین در شهرها و اماکن پر جمعیت اند کنند زیرا در میان جماعتیایی که در گوشتخواری و بر خورداری از خورشهای گوناگون و خوردن مغز گندم بدون پوست افراط می کنند، قساوت و غفلت تعمیم می یابد و به همین سبب پارسایان بویژه از میان بادیه نشینانی برمی خیزند که از حیث غذا در مضیقه می باشند و از انواع تنعم محرومند (مقدمه، ۱۶۳).

■ د) بزدلی و کوتاه همتی: شهرنشینانی که غرق در ناز و نعمت و آسایش و رفاه هستند و حاضر به هیچگونه تقبل سختی و رنج نگرهبانی نیستند این امور را به دیگران واگذار می کنند و این بصورت

یک خصلت و خوی در آنها می شود و در نهایت غرور زحمت دفاع را از خود سلب می کنند و نسلهای خود را بدین گونه تربیت می کنند و چون ایمان به دین در شهرنشینان تقلیل یافته، مردم به جای پیروی از احکام دین از احکام فرمانروایان پیروی می کنند و از اینرو شدت دلاوری آنان نقصان می پذیرد.

ابن خلدون در این مورد می گوید: «می گوئیم خویهایی که از حضارت بدست می آید عین فساد است زیرا انسان را بی گمان وقتی می توان انسان نامید که بر جلب منافع دفع مضار و استقامت احوال و اخلاق خود برای کوشیدن در این راه قادر باشد و حال آنکه یک فرد شهرنشین توانایی ندارد که نیازمندی های خود را به تن خویش فراهم آورد، یا بدان سبب که در نتیجه آرامش طلبی از آن عاجز است یا به سبب بلند پروازی که بعزت تربیت در مهد ناز و نعمت و تجمل پرستی برای او حاصل آمده است و این دو صفت هر دو مذموم است و همچنین نمی تواند زبانها را از خود براند زیرا خوی دلاوری را به سبب تجمل پرستی و قهر تأدیب از دست می دهد و در نتیجه این تربیت متکی به نیروی نگهبانی و لشکری می شود تا از وی دفاع کند. گذشته از این او غالباً از لحاظ دینی فاسد می شود زیرا عادات و فرمانبری از آنها مایه تباهی وی می شود و ملکات اخلاقی او به جز در افراد نادری تغییر می یابد چنانکه ثابت کردیم و هرگاه انسان از لحاظ قدرت خود و سپس در اخلاق و دین خویش فاسد شود در حقیقت او انسانیت خود را تباه می کند و مسخ می گردد» (مقدمه ۷۴۰).

«و این بدان جهت است که در شهر همه کس فرمانروا و صاحب اختیار کار خود نیست، چه ریسان و امیرانی که عهده دار امور مردم و مسلط بر آنان می باشند نسبت به دیگران گروهی اندکند و بنابراین اکثریت مردم ناگزیرند فرمانبرداری باشند و در زیر تسلط فرمانروایی او بسر برند. پس اگر آن فرمانروا با مردم بروفق رفتار کند و دادگری پیشه سازد هیچگونه فرمان یامنع و نهی او مایه رنج مردم نخواهد بود و زیر دستانش به خصال ذاتی خویش خواه باترس متکی خواهند بود و مطمئن خواهند شد که رادع و حاکمی جبار وجود ندارد چنانچه اعتماد و اطمینان سرانجام از خصال ذاتی و جبلی آنان می گردد، ولی اگر فرمانروای مردم روشی پیش گیرند که فرمانهای خود را بازور و جبر و تهدید بر مردم تحمیل کنند در اینصورت روح سرسختی و دلاوری در هم شکسته

می شود و حس خویشتن داری و مناعت آنان زایل می گردد زیرا نفوس رنج دیده و ستمکش به سستی و زبونی می گرایند (مقدمه، ۲۳۶).

■ هـ) تقلید: بنظر این خلدون تقلید زمانی صورت می گیرد که انسانهای تقلید کننده می پندارند که دیگران از آنان برتری دارند و به کمال نزدیکترند و در صورت تداوم (این تفکر) این پندار غلط به اعتقاد مبدل می شود و در کلیه آداب و شئون تقلید می کنند و به پیشوایان تشبه می جویند و یا اینکه منشاء تقلید این فکر باطل است که مقلدان می پندارند که دیگران که مورد تقلید قرار می گیرند در پرتو عادات و رسوم و شیوه های زندگی آنان است.

«در اینکه قوم مغلوب همواره شیفته تقلید از شعایر و آداب و طرز لباس و مذهب و دیگر عادات و رسوم ملت غالب است زیرا در نهاد انسان همواره اعتقاد به کمال و برتری قوم پیروزی که ملت شکست خورده را مسخر خود می سازد حاصل می شود، و منشاء این اعتقاد یا رسوخ بزرگداشت داشت و احترام قوم غالب در نهاد ملت مغلوب است و یا بدان سبب است که ملت مغلوب در فرمانبری خود از قوم پیروز دچار اشتباه می شود و بجای آنکه این اطاعت را معلول غلبه طبیعی آن قوم بدند آنرا به کمال و برتری آنان نسبت می دهد و هرگاه چنین پندار غلطی به قوم مغلوب دست دهد و مدتی بر آن ادامه دهد سرانجام به اعتقادی مبدل می شود. یا اینکه منشاء تقلید از قوم فاتح این است، و خدا داناتر است، که ملت شکست خورده پیروزی غلبه جویان را از عصیت یا قدرت و دلاوری آنان نمی داند بلکه گمان می کند این غلبه در پرتو عادات و رسوم و شیوه های زندگی آن قوم حاصل آمده است و باز هم در موجب غلبه اشتباه می کند و این مورد نیز به همان وجه نخستین بر می گردد و بعلت همین گونه اشتباهات می بینیم که قوم مغلوب خواه در نوع لباس و سرکوب و سلاح و خواه در چگونگی پوشیدن و بکار بردن و حتی شکل و رنگ آنها همواره از قوم پیروز تقلید می کند و بلکه در همه عادات و شئون زندگی با آن تشبه می جویند و این خصوصیات را می توانیم در مناسبات میان پسران و پدران ملاحظه کنیم که چگونه پسران همواره از پدران خود تقلید می کنند و خود را با آنان همانند می سازند و منشاء این جزاعتقاد پسران به کمال پدران خود چیزی دیگری نیست. همچنین به هر کشور و شهری درنگریم خواهیم دید چگونه بیشتر مردم آنها از

طرز لباس و رفتار نگهبانان و سپاهیان پادشاه تقلید می کنند چه آنها را بر خویش چیره می دانند» (مقدمه، ۲۸، -۲۸۱).

■ (و) از خود بیگانگی: «غایت عمران و اجتماع عبارت از حضارت و تجمل خواهی است و هر گاه اجتماع به غایت خود برسد به فساد بر می گردد و مانند عمر طبیعی کلیه حیوانات در مرحله پیری داخل می شود بلکه می گوئیم خوی هایی که از حضارت به دست می آید عین فساد است زیرا انسان را بی گمان وقتی می توان انسان نامید که بر جلب منافع و دفع مضار و استقامت احوال و اخلاق خود برای کوشیدن در این راه قادر باشد و حال آنکه یک فرد شهر نشین توانایی ندارد که نیازمندیهای خود را به تن خویش فراهم آورد، یا بدان سبب که در نتیجه آرامش طلبی از آن عاجز است یا به سبب بلند پروازی که به علت تربیت در مهد ناز و نعمت و تجمل پرستی برای او حاصل آمده است و این دو صفت هر دو مذموم است؛ و همچنین نمی تواند زیانها را از خود براند زیرا خوی دلاوری را به سبب تجمل پرستی و قهر و تادیب از دست می دهد و در نتیجه این ترتیب متکی به نیروی نگهبانی و لشکری می شود تا از وی دفاع کند. گذشته از این او غالباً از لحاظ دینی فاسد می شود زیرا عادات و فرمانبری از آنها مایه تباهی وی می شود و ملکات اخلاقی او بجز در افراد نادری تغییر می یابد چنانکه ثابت کردیم و هر گاه انسان از لحاظ قدرت خود و سپس در اخلاق و دین خویش فاسد شود در حقیقت او انسانیت خود را تباه می کند و مسخ می گردد» (مقدمه، ۷۴۰).

نتیجه گیری

۱- آنچه از نوشته های ابن خلدون بر می آید این است که وی در حسرت جامعه بادیه نشینی است خصوصیات و ویژگیهایی که برای بایه نشینی بر می شمارد نشان می دهد که جامعه بادیه نشینی در محور انسانیت قرار دارد و از این جامعه است که پیشرفت و ترقی جامعه شهرنشینی شکل می گیرد یعنی بادیه نشینی را مقدم بر تمدن و شهرنشینی می داند. آنچه ابن خلدون بیش از حد بر آن تأکید می ورزد و به آن دلیل هم جامعه بادیه نشینی را می ستاید این است که بادیه نشینان به مقتضای طبیعت و محیط جغرافیایی محروم از تنوع طلبی، تجمل پرستی، غرق شدن در انواع لذایذ و شهوات و بخصوص غذاهای متنوع و رنگارنگ و تجملاتی و تغییر شکل داده شده توسط انسان

هستند و این خصوصیات باعث شده است که این جامعه به فطرت انسانی نزدیک باشد و در نتیجه زندگی ساده و مصرف غذای طبیعی از ویژگیهای برجسته ای از قبیل سلامت جسمی و روحی، دلیری، پاکی اخلاق، خیرونیک، عصیت و تندخویی برخوردار شوند و اساس جامعه خود را بر پایه این ویژگیها قرار دهند و از انواع آسیب ها و خصوصیات ناپسند بدور باشند.

اما در زندگی شهری به دلیل تقسیم کار و محول نمودن امور به دیگران و غرق شدن در انواع لذایذ موجب شده است که نه تنها مردم شهرنشین از طبیعت خود به دور مانند و به خصوصیات نکوهیده نزدیک شوند بلکه این صفات جزو سرشت آنان قرار گیرد و دچار انواع رفتارهای سوء و خلاف اخلاق گردند. از منظر این خلدون این صفات و خصوصیات نه تنها رفتارهای فردی را به انواع انحرافات سوق می دهد بلکه موجب سقوط و انحطاط تمدن و شهرنشینی هم می شود و سرمنشأ این انحرافات را محیط اجتماعی شهری و تجمل پرستی و تنوع غذایی می داند که به دنبال آن شهوات و لذات ناشی از تجمل پرستی، رفتارهای ناهنجار و خوی های فاسد، ضعف دین داری، بزدلی و کوتاه همتی، تقلید و از خود بیگانگی در میان مردم شهرنشین بروز می نماید.

۲- اما چرا در جامعه شهری انواع رفتارهای نامشروع و خارج از روابط انسانی و انواع حيله گریها و دغل بازیها و ... صورت می گیرد که بنظر این خلدون این موارد سقوط شهر را موجب می شوند. امروزه روانشناسان با بررسی های مکرر و مقایسه جوامع ساده و پیچیده نشان می دهند که آنچه موجب می شود که افراد جامعه شهری بخصوص شهرهای بزرگ به فکر خودشان باشند تا دیگران در مقایسه با جوامع محدود و کوچک مانند روستا با این است که با افزایش جمعیت و پیچیده تر شدن روابط اجتماعی، تمایل کمک به دیگران و اهمیت دادن به گرفتاریهای دیگران سیر نزولی پیدا کند.

«توجهی که در رابطه با افزایش جمعیت صورت گرفته مفهومی است که عده ای از محققان و صاحب نظران روانشناسی به عنوان مثال (میلگرام، ۱۹۷۰) آن را اضافه بار نامیدند. تعریفی که از مفهوم اضافه بار شده این است که وقتی مقدار زیادی اطلاعات ورودی در زمان کم به شخص عرضه شوند، سیستم ارداکی او قادر به پردازش این همه اطلاعات ورودی نخواهد بود و در نتیجه

به حالت اضافه بار^۱ دچار می شود. در زندگی شهری بویژه در شهرهای بزرگ مفهوم اضافه بار بخوبی قابل درک است. زندگی شهری با سه ویژگی زیادی تعداد، تراکم و فشردگی، و ناهمگونی ساکنان خود باعث می شود که تقریباً همه بانوعی اضافه بار مواجه باشند. (کریمی، ۱۳۸۱: ۱۶۹). اما اینکه اضافه بار چه تأثیری بر روابط انسانی می گذارد؟ به نظر محققان با توجه به افزایش جمعیت مسایل و مشکلات گوناگون در شهر موجب سستی همبستگی انسانها، سطحی شدن روابط و بی توجهی نسبت به مسایل دیگران عکس العمل هایی است که شهرنشینان به اضافه بار نشان می دهند.



منابع

- ۱- آزاد ارمکی، تقی، اندیشه اجتماعی متفکران مسلمان، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۶.
- ۲- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، چاپ هفتم، تهران، شرکت علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
- ۳- بعلی، فؤاد، جامعه، دولت و شهرنشینی، تفکر جامعه شناختی ابن خلدون، ترجمه غلامرضا جمشیدی. تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
- ۴- توسلی، غلامعباس، نظریه های جامعه شناسی، انتشارات سمت، ۱۳۶۹.
- ۵- خوشرو، غلامعلی، شناخت انواع اجتماعات از دیدگاه فارابی و ابن خلدون، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲.
- ۶- شیخ، محمدعلی، پژوهش در اندیشه های ابن خلدون، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۱. (چاپ سوم)
- ۷- کریمی، یوسف، روانشناسی اجتماعی (نظریه ها، مفاهیم و کاربردها)، تهران، نشر ارسباران، ۱۳۸۱.
- ۸- کریمی، یوسف، روانشناسی شخصیت، موسسه نشر و ویرایش، ۱۳۷۴.
- ۹- کوزر، لوئیس، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی، ۱۳۷۰. (چاپ سوم).
- ۱۰- محسنی، منوچهر، جامعه شناسی عمومی، نشر طهوری، ۱۳۷۱.
- ۱۱- محسنی، منوچهر، مقدمات جامعه شناسی، ۱۳۶۷. (چاپ سوم)
- ۱۲- محمد امیزیان، محمد، روش تحقیق علوم اجتماعی از اثبات گرایی تا هنجارگرایی، ترجمه عبدالقادر سواری، ناشران «پژوهشکده حوزه دانشگاه» و «المهد العالمی للفکر الاسلامی»، ۱۳۸۰.
- ۱۳- وثوقی، منصور [و دیگران]، خلق، علی اکبر، مبانی جامعه شناسی، انتشارات خردمند، ۱۳۷۱.